

# آیین جوانمردان و اصول جوانمردی از دیدگاه عارف انساندوست، شیخ ابوالحسن خرقانی

رحمان مشتاق مهر

(دانشگاه تربیت معلم تبریز)

این سخنان من از دریای پاک است زانِ خلق در وی برخه (بهره) نیست.

(شیخ ابوالحسن، تذکرة الاولیاء، ص ۶۸۳)

عرفان اسلامی بی‌گمان، از مهم‌ترین عوامل سازنده و شکل‌دهنده فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی است، از این رو برای آگاهی از بنیان‌های فکری و فرهنگی مردم مسلمان این مرز و بوم مطالعه همه‌جانبه آن، مخصوصاً از جهت تأثیری که در زندگی اجتماعی و روابط انسانی و عاطفی مردم داشته است، ضرورت تامّ و غیرقابل انکار دارد.

آگاهی اجمالی از حیات اجتماعی مردم این سرزمین در دوره‌های گوناگون تاریخی، کافی است تا هر محقق منصف و بی‌غرضی به نقش حیاتی و مؤثر عرفان اسلامی و تعالیم مثبت و شوق‌انگیز آن در زمینه‌سازی و جهت‌دهی هنر و ادبیات غنی و باشکوه این کشور، پی‌برد و بدان اعتراف کند. چه کسی می‌تواند با آثار و احوال خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر، امام محمد و احمد غزالی، سنایی غزنوی، عطار نیشابوری و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و دهها عارف بزرگ دیگر - که تذکرة‌های عرفانی از نام و یاد و نفعات قدسی یکایک آنان، سرشارند - آشنایی اندکی حاصل کند و از تأثیر آنها در

رواج ارزش‌های معنوی و اخلاقی در جامعه، تصحیح و تعمیق بینش توحیدی و فهم دینی مسلمانان، استنباط‌های عمیق و دقیق از حقایق، معارف و آموزه‌های دینی و تحسین سعه صدر و بلندنظری و تسامح، و تقبیح تعصب و ظاهرینی و خودخواهی در میان مردم بی‌خبر بماند؟

ابوالحسن علی بن جعفر (یا احمد) خرقانی (۳۴۸-۴۲۵ ه.ق) یکی از مشایخ بزرگ طریقت است که زندگی و سلوک عملی او در میان هم‌روزگاران و یاد و نام و گفته‌هایش در بین متأخران تأثیر بسیار داشته است.

او که در ابتدا مردی امی بود و به قول خواجه عبدالله انصاری نمی‌توانست «الحمد لله» را درست قرائت کند<sup>۱</sup> و با خربندگی (بارکشی با چهارپایان)، روزگار می‌گذرانید،<sup>۲</sup> با تربیت نفس و اخلاص در عمل به درجه‌ای رسید که به قول عطار: «در حضرت، آشنایی عظیم داشت و در گستاخی کز وفری داشت که صفت نتوان کرد»،<sup>۳</sup> تا جایی که در حق خود گفته است: «هر که دست بر سنگ خاک ما نهد و حاجت خواهد، روا شود».<sup>۴</sup>

اگرچه ابوالحسن خرقانی در اعتقاد به معرفتی شهودی و بی‌واسطه که در نتیجه ریاضت‌های مستمر و پیگیر و سعی در زدودن زنگار گناهان و نفسانیات از آینه دل حاصل می‌شود با اسلاف و اخلاف خود، اتفاق نظر دارد، بر اثر تجارب و دریافت‌های شخصی خود به برداشتی از تصوّف و حقایق عرفانی دست یافته است که به افکار و سخنان او رنگ و نقشی دیگرگون و متمایز بخشیده است؛ آنچنان که با مطالعه حالات و سخنان او می‌توان چارچوب مکتب فکری و عرفانی او را ترسیم نمود.

تکریم جوانمردان و ذکر خصایص و خصال ایشان و بیان اصول جوانمردی، به طریقت و مثنوی عرفانی شیخ خرقان صبغه اجتماعی خاصی می‌دهد. او در بیان دل‌بستگی و علاقه‌مندی خود به طریقت جوانمردان می‌گوید: اگر خدای - تعالی - گوید «بدین صحبت جوانمردان چه خواهی؟» من گویم «هم اینان را خواهم».<sup>۵</sup>

او معتقد است که خدای تعالی در این جهان و آن جهان سرّ جوانمردان را، آشکار نمی‌کند و خود ایشان نیز به افشای راز خود رضایت نمی‌دهند.<sup>۶</sup> آه جوانمردان، زمین و آسمان را می‌سوزاند<sup>۷</sup> و پیوستن به صحبت حق - تعالی - در گرو پیوستن به صحبت جوانمردان است.<sup>۸</sup>

بارزترین ویژگی جوانمردان، اخلاص و یکدلی در اعتقاد و عمل است. توحید ایشان

از هرگونه شائبه شرک و غیریت مبرا است. خدا برای ایشان همه چیز است و مرکز اندیشه و گفتار و کردار آنان خداست. او می‌گوید: «هر کسی بر در حق رفتند، چیزی یافتند و چیزی خواستند و بعضی خواستند و نیافتند و باز جوانمردان را عرضه کردند، نپذیرفتند».<sup>۹</sup> شیخ خرقان، اخلاص را در آن می‌بیند که بنده به جز خدا کسی را در میان نبیند و فقط او را ببیند.<sup>۱۰</sup> خالی کردن دل از همه خواهش‌ها، شرط اخلاص و صحت توحید است: «مردمان گویند خدا و نان و بعض گویند نان و خدا. و من گویم: خدا بی‌نان، خدا بی‌آب، خدا بی‌همه چیز».<sup>۱۱</sup> زیرا که «طعام و شراب جوانمردان، دوستی خداست».<sup>۱۲</sup>

از این رو، او دوست‌تر دارد که در سرای دنیا در زیر خارینی با خدا زندگی کند تا که در بهشت، زیر درخت طوبی باشد و از خدا بی‌خبر!<sup>۱۳</sup> بر مبنای همین بینش خالص توحیدی است که او به جوانمردان هشدار می‌دهد که در معامله با حق به چیزی غیر از او رضا ندهند و او را از او طلب کنند.<sup>۱۴</sup> در روز قیامت نیز که همه به رحمت خدا پناه می‌برند، آنان به خود خدا پناه می‌برند و خدا نیز ایشان را به راهی می‌برد که در آن راه، خلق نبود.<sup>۱۵</sup>

از دیگر نمودهای اخلاص، پرهیز از توجه به غیر و احتراز از افتادن به دام ریاست. نیت خالص و قول صادق و دل پاک است که اعمال و عبادات بنده را مقبول درگاه حضرت حق می‌کنند نه آنچه او به آنها تظاهر می‌کند. «اگر کسی سرودی بگوید و به آن حق را خواهد، بهتر از آن بود که قرآن خواند و بدان حق را نخواهد».<sup>۱۶</sup> از این دیدگاه است که ابوالحسن خرقانی، اندیشه را - که در دل جای دارد - بر نماز کردن و روزه داشتن - که چه بسا عابد در آن روی به خلق داشته باشد - ترجیح می‌دهد<sup>۱۷</sup> و آفت از دل جدا کردن را کار مردان می‌داند<sup>۱۸</sup> و معتقد است که: «از بعدایمان که خدا بنده را دهد، هیچ نیست بزرگتر از دلی پاک و زبانی راست».<sup>۱۹</sup>

همچنانکه گفتیم اساس طریقت جوانمردی، خدایینی و خدامحوری است ولی توجه و نیازمندی به حق و استغنائی از ردّ و قبول مردم، به معنی رویگردانی عارف - یا به تعبیر ابوالحسن خرقانی، "جوانمرد" - از خلق و بی‌اعتنایی به سرنوشت و غم و شادی مردم نیست.

اگرچه رأس همه اضلاع هیزم طریقت شیخ ما، به خدای تعالی ختم می‌شود، حقی که پدر و مادر، نیازمندان، درماندگان و عموم مردم به گردن عارف دارند، هرگز مورد غفلت

شیخ قرار نگرفته است. شیخ با تعریضی به علما که خود را وارثان رسول خدا می‌دانند، جوانمردان را وارث حقیقی صفات و خلق و خوی آن حضرت شمرده این گونه از میراثی که از پیامبر (ص) به جوانمردان رسیده، خبر داده است: «رسول درویشی اختیار کرده و درویشی اختیار ماست. با سخاوت بود و با خلق نیکو بود و بی خیانت بود، با دیدار بود، رهنمای خلق بود، بی طمع بود، شر و خیر از خدا دید و با خلقش غش نبود، اسیر وقت نبود، هر چه خلق از او بترسند، ترسید و هر چه خلق بدو امید دارند، او نداشت. به هیچ غره نبود و این جمله، صفات جوانمردان است.»<sup>۲۰</sup> و در جای دیگر این گونه از صفات جوانمردان سخن می‌گوید: «جوانمردی دریایی است به سه چشمه: یکی سخاوت، دوم شفقت، سوم بی‌نیازی از خلق و نیازمندی به حق.»<sup>۲۱</sup>

با مروری بر گفته‌های شیخ از تنها اثر مستقلی که از سخنان او به جا مانده است (نورالعلوم) و از مآخذ و منابع دیگر عرفانی سعی می‌کنیم تفصیل صفات جوانمردان را که به اجمال آمد، بیان کنیم.

### سخاوت

شیخ معتقد است که اگر دنیا پر از زر شود و مؤمن بدان دسترسی داشته باشد، همه را در راه رضای خدا می‌بخشد؛ برخلاف مردم خسیس و لثیم که اگر یک دینار به دستشان برسد، چاهی می‌کنند و آن را در آن پنهان می‌کنند تا پس از مرگشان به دست میراثخواران برسد.<sup>۲۲</sup> پرسیدند که: «جوانمرد به چه داند که جوانمرد است؟» گفت: «بدان که اگر خداوند هزار کرامت با برادر او کند و با او یکی کرده بود، آن یکی نیز ببرد، و بر سر آن نهد تا آن نیز برادر او را بود.»<sup>۲۳</sup>

شدت اشتیاق او را به بخشش و برآوردن حاجت نیازمندان از این سخن او می‌توان دریافت که گفت: «از این جهان بیرون می‌شوم و چهارصد درم وام دارم، هیچ باز نداده باشم و خصمان من در قیامت از دامن من در آویخته باشند، دوستر از آن [دارم] که یکی سؤال کند و حاجت او روا نکرده باشم.»<sup>۲۴</sup>

آنچه گفتیم بیشتر از مقوله آرزوها و مطلوب‌هاست ولی گویا زندگی عملی و روزمره شیخ نیز منصفه ظهور آمال و اندیشه‌های روح بزرگ او بوده است: «چهل سال است تا نان نپختم و هیچ چیز نساختم مگر برای مهمان و ما در آن طعام طفیل بودیم. چنین باشد که اگر جمله جهان لقمه کنند و در دهانی نهند از آن مهمانی، هنوز حق او نگزارده باشند.»<sup>۲۵</sup>

## مدارا و نیکویی با خلق

مولانا در دفتر دوم مشنوی حکایت می‌کند که جوانی از خشم و از ترس بدنامی، مادر بی‌آبرو بدکاره خود را کشت و در پاسخ کسانی که او را به سبب قتل مادر، سرزنش می‌کردند و مرگ را سزاوار مرد زناکار می‌دانستند، گفت:

«گشتم او را رستم از خون‌های خلق نای او بُرم به است از نای خلق»

حکایت در این جا تمام می‌شود ولی مولانا در تأویل آن، می‌افزاید:

نفس توست آن مادر بدخاصیت که فساد اوست در هر ناحیت

هین بکش او را که بهر آن دنی هر دمی قصد عزیزی می‌کنی<sup>۲۶</sup>

حکایت مولانا و تأویل آن، چیزی نیست جز این عبارت شیخ خرقان که گفته است:

«با خلق خدا صلح کردم که هرگز جنگ نکردم و با نفس جنگی کردم که هرگز صلح نکردم».<sup>۲۷</sup> از همین یک نکته می‌توان به عمق آگاهی و شناخت عرفا از روح و روان آدمی و در واقع «معرفت نفس» آنها پی برد. لب سخن شیخ و مولانا این حقیقت انکارناپذیر روان‌شناختی است که «خودخواهی و نفس‌پرستی، منشأ تمام خصومت‌ها و اختلاف‌ها و زیاده‌خواهی‌هاست و برای رهایی از آن هیچ راهی جز مخالفت با نفس و ترک همراهی و همداستانی با او نیست».

داستان جفاکاری و آزار همسر شیخ و تحمّل و مدارای او، معروف‌تر از آن است که به بازگویی آن نیازی باشد ولی تکرار پاسخ شیخ به این سؤال ابن‌سینا - که از بردباری و بزرگواری او در حق همسر خود تعجب کرده بود - خالی از لطف نخواهد بود. بوعلی وقتی شیخ را دید که می‌آمد و خرواری «دِرْمَنه» بر شیری نهاده، از دست برفت. گفت: «شیخا این چه حالت است؟». گفت: «آری، تا ما بار چنان گرگی نکشیم - یعنی زن - شیری چنین، بار ما نکشد».<sup>۲۸</sup> وقتی که چنین زمینه ذهنی از سلوک عملی خود شیخ داشته باشیم، فهم و قبول این سخن که او با همدلی و همداستانی از بایزید نقل می‌کند، دشوار نخواهد بود: «بویزید گفت: ابراهیم - صلوات‌الله علیه - از ساره گله کرد به حضرت خداوند، فرمان آمد: با ساره مدارا کن تا بتوانی زیست و نفرمود ساره را رها کن».<sup>۲۹</sup>

## شفقت و ایثار

محبت و ایثاری که شیخ آن را شیوه جوانمردان می‌داند، نه تنها والدین - مخصوصاً مادر -<sup>۳۰</sup> و بستگان و یتیمان<sup>۳۱</sup> و مؤمنان<sup>۳۲</sup> را دربر می‌گیرد بلکه به کار بستن آن در حق

همه انسان‌ها یک خصلت جوانمردانه و خداپسندانه است. آنچه شیخ در انسان‌دوستی و دلسوزی به حال مردم گفته است امروزه نیز با وجود پیدا شدن عقاید و مکاتب انسان‌مدار و انسان‌گرایی و بشر دوست، همچنان شگفت‌انگیز و باورنکردنی است: «اگر از ترکستان تا به در شام، کسی را خاری در انگشت شود، آن از آن من است و همچنین از ترک تا شام کسی را قدم در سنگ آید، زبان آن مراست و اگر اندوهی در دلی است، آن دل از آن من است.»<sup>۳۳</sup>

پیر خارقان در یکی از سخنان خود که در بیان سیر تحوّل و تکامل معنوی و روحانی اوست، می‌گوید که بعد از طوّی مراحل و مدارج فکرت، بینایی، گستاخی و محبّت (نسبت به خدای تعالی)، هیبت و گرانباری، «به یگانگی او درافتادم و جایی رسیدم که فکرت، حکمت گردید در راه راست، و شفقت بر خلق گردید»، یعنی شفقت را غایت و نهایت همه مراحل فکری و نظری قلمداد می‌کند و آنگاه احساس شفقت را که حالتی درونی است، چنین توضیح می‌دهد که: «بر خلق او، کسی مشفق‌تر از خود ندیدم. گفتم کاشکی بدّل همه خلق، من پُرمردمی تا خلق را مرگ نبایستی دید! کاشکی حساب همه خلق با من بکردی تا خلق را به قیامت، حساب نبایستی دید! کاشکی عقوبت همه خلق، مرا کردی تا ایشان را دوزخ نبایستی دید.»<sup>۳۴</sup> قبلاً دیدیم که او چگونه درباره عالم مدرسی و رسمی و زاهد و عابد که به قول سعدی می‌کوشند تا گلیم خویش از آب بیرون کشند،<sup>۳۵</sup> به طعن و تعریض سخن می‌گوید و رسم و آیین جوانمردی را در مقابل طریق آنان، طریقتی قلمداد می‌کند که پیرو آن برای گرفتن غریق و یاری رسانیدن به یاری خواهان می‌کوشد: «عالم بامداد برخیزد، طلب زیادتی علم کند و زاهد طلب زیادتی زهد کند و ابوالحسن دریند آن بود که سروری به دل برادری رساند.»<sup>۳۶</sup>

### عشق به خدا

وقتی که از طریقت عرفانی شیخ خرقان، به گونه‌ای سخن می‌رود که بر تفاوت مشرب او با گروهی از عارفان نامدار همچون بایزید بسطامی، ابوسعید ابوالخیر و مولانا جلال‌الدین محمد بلخی تأکید شود؛ بدین معنی که بگوییم که اینان اهل بسط و سرور و وجد و حال و سماع و عشق به خدا هستند و ابوالحسن اهل قبض و اندوه و خلوت و تفکر (= اندیشناکی و بیمناکی) و خشیت و خوف، ممکن است از او چهره‌ای عبوس و ملول ترسیم کنیم که هرگز بشارت و سرور درونی حاصل از محبّت خدا، آن را گشاده و مسرور

نمی‌کند؛ با دقت در بخش دیگری از سخنان او درمی‌یابیم که عشق به خدا یکی از ارکان رکنین آیین جوانمردی اوست: «اندیشیدم وقتی، که از من آرزومندتر بنده‌ای هست؟ خداوند تعالی، چشم باطن من گشاده کرد تا آرزومندان او را بدیدم، شرم داشتم از آرزومندی خویش. خواستم که بدین خلق وانمایم عشق جوانمردان، تا خلق بدانستندی که هر عشق، عشق نبود، تا هرکه معشوق خود را بدیدی، شرم داشتی که گفتمی من تو را دوست دارم.»<sup>۳۷</sup>

این سخن او را درباره منشأ غیبی عشق از لحاظ لفظ و معنی مقایسه کنید با ابیاتی که از غزلیات مولانا به دنبال آن می‌آوریم تا به وحدت معنوی و همانندی تجارب عرفانی آنان - علی‌رغم اختلاف صوری و ذوقیشان - پی ببریم.

ابوالحسن خرقانی گفته است: «عشق بهره‌ای است از آن دریا که خلق را در آن گذر نیست. آتشی است که جان را در او گذر نیست. آورد بگردی است که بنده را خبر نیست در آن و آنچه بدین دریاها نهند، باز نشود، مگر دو چیز: یکی اندوه و یکی نیاز».<sup>۳۸</sup> و مولانا بعد از دو قرن گفته است:

عشق، شاخی است زد دریا که در آید در دل جای دریا و گهر، سینه تنگی نبود  
ساحل نفس رها کن به تک دریا زو کاندرین بحر تو را خوف نهنگی نبود<sup>۳۹</sup>  
با نقل نکته بسیار لطیفی از شیخ در حقیقت الهی عشق، سخن را به پایان می‌بریم، با این توضیح که سخن عشق هرگز پایان نمی‌پذیرد؛ زیرا «آنچه آغاز ندارد پذیرد انجام»:<sup>۴۰</sup>  
«یک ذره عشق از عالم غیب بیامد و همه سینه‌های محبان ببویید. هیچ کس را محرم نیافت، هم با غیب شد».<sup>۴۱</sup>

#### منابع:

- مجتبی مینوی، احوال و اقوال شیخ ابوالحسن خرقانی (اقوال اهل تصوف درباره او) به ضمیمه منتخب نورالعلوم، کتابخانه طهوری، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ (نورالعلوم نیز اشاره به همین منبع است).
- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرس از دکتر محمداستعلامی، کتابفروشی زوّار، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
- نورالدین عبدالرحمن جامی، فتوحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
- شمس‌الدین محمد تبریزی، مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق از محمدعلی مؤحد، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.

- مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، کلیات شمس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳.
- مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون و به اهتمام نصرالله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- سعدی، گلستان، تصحیح و توضیح از غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- حافظ، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، کتابفروشی زوّار، چاپ پنجم، ۱۳۶۷.
- خواجہ عبداللہ انصاری، طبقات الصوفیہ، با تصحیح و حواشی عبدالحی حبیبی قندهاری، به اهتمام و کوشش حسین آھی، انتشارات فروغی، ۱۳۶۲.

### یادداشت‌ها:

۱. طبقات انصاری، ص ۵۱۰ به نقل از احوال و اقوال...، ص ۱۳.
  ۲. انساب سمعانی، ص ۹۳ و ۹۴ به نقل از، احوال و اقوال...، ص ۱۴.
  ۳. تذکره، ص ۶۶۱. ۴. تذکره، ص ۷۱۵.
  ۵. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۹۲. ۶. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۶۷.
  ۷. «دوش جوانمردی گفت: «آه، آسمان و زمین بسوخت» (تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۵۳).
  ۸. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۵۶. ۹. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۵۸.
  ۱۰. تذکره، ص ۶۸. ۱۱. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۶۰.
  ۱۲. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۷۸. ۱۳. تذکره، ص ۶۷۵.
  ۱۴. «خدای تعالی، هرکس را به چیزی از خویشتن باز کرده است و خویشتن را به هیچ‌کس فرا ندهد. ای جوانمردان، بروید و با خدا مرد باشید که شما را به چیزی از خویشتن باز نکنند» (تذکره، به نقل از: احوال و اقوال...، ص ۸۶).
  ۱۵. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۷۳. ۱۶. نفعات الانس، ص ۳۰۴.
  ۱۷. «آن کسی که نماز کند و روزه دارد به خلق نزدیک بود و آن کسی که فکر کند، به خدا» (تذکره، ص ۷۰۸).
  ۱۸. «نماز کردن و روزه داشتن، کار عابدان بود، اما آفت از دل جدا کردن، کار مردان بود» (نورالعلوم، ص ۱۲۱).
  ۱۹. تذکره، ص ۷۹۲. ۲۰. تذکره، ص ۶۹۶.
  ۲۱. تذکره، ص ۶۹۵ و نورالعلوم، ص ۱۱۰. ۲۲. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۹۶.
  ۲۳. تذکره، ص ۷۱۰ و احوال و اقوال...، ص ۹۲. ۲۴. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۹۶.
  ۲۵. تذکره، ص ۷۱۲.
  ۲۶. مثنوی، دفتر دوم، ب ۷۷۶ به بعد. برای مقایسه اندیشه‌های شیخ خرقان و مولوی بلخی این نمونه را نیز ببینید: «این غفلت در حق خلق، رحمت است که اگر چند ذره‌ای آگاه شوند، بسوزند» (تذکره، به نقل از: احوال و اقوال...، ص ۸۶).
- اَسْتُنْ اَیْنِ عَالَمِ اَیْ جَانِ غَفْلَتِ اسْتِ هُوَشِیَارِیْ اَیْنِ جِهَانِ رَا آفْتِ اسْتِ

هوشیاری زان جهان است و چو آن غالب آید، پست گردد این جهان  
(مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۰۶۶ و ۲۰۶۷).

۲۷. تذکره، ص ۶۸۴.

۲۸. تذکره، ص ۱۶۶۷ همچنین همین ماجرا از زبان شمس تبریزی: «دل نظاره گران، سبک و سست می شود خاصه که بیند بر شیر سیاه نشسته است و بی باک شیر را می زند بر سر، همچون خرکاهل» (مقالات شمس، ص ۷۸، جزو اول). همچنین رکه به مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۰۴۴ تا ۲۱۵۲. شاید این بیت غزلیات شمس نیز اشاره به همین حکایت باشد:  
هست گشتی و شیرگیر شدی بر سر شیر مست بنشستی  
(کلیات شمس، ج ۷، ص ۳۵، ب ۳۳۷۸۲).

۲۹. نورالعلوم، ص ۱۲۸. ۳۰. تذکره، ص ۱۶۷۱ احوال و اقوال...، ص ۴۱.

۳۱. «ذواتون مصری گفته است: اگر خواهی که دلت نرم گردد، روزه بسیار دار و اگر نگرده، نماز بسیار کن و اگر نگرده، لقمه را گوش دار و اگر بدین نیز نگرده، با یتیمان لطف کن» (نورالعلوم، ص ۱۳۴).

۳۲. «کسی که روز به شب آرد و مؤمنی نیاززده بود، آن روز تا شب با پیغامبر علیه السلام زندگانی کرده بود و اگر مؤمن بیازارد، آن روز خدای طاعتش نپذیرد» (تذکره، ص ۷۰۲).

۳۳. تذکره، ص ۱۶۷۶ احوال و اقوال...، ص ۴۶. ۳۴. تذکره، ص ۱۶۸.

۳۵.

صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه  
بشکست عهد صحبت اهل طریق را  
گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود  
تسا اختیار کردی از آن، این فریق را؟  
گفت: آن گلیم خویش به در می برد زوج  
وین جهد می کند که بگیرد غریق را

(گلستان، ص ۱۰۴).

چنان که معلوم است در سخن سعدی مقایسه بین عالم و عابد و ترجیح آن، بر این است ولی شیخ خرقانی جوآنمرد را بر این هردو ترجیح می دهد؛ به همان دلیلی که سعدی عالم را ترجیح می دهد.

۳۶. تذکره، ص ۶۸۳. ۳۷. تذکره، به نقل از احوال و اقوال...، ص ۵۸.

۳۸. تذکره، ص ۷۰۸. ۳۹. کلیات شمس، ج ۲، ص ۱۴۶، غ ۷۹۸، ابیات ۸۳۴۲ و ۸۳۴۳.

۴۰. ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست هرچه آغاز ندارد، نپذیرد انجام

(دیوان حافظ، غزل ۳۱۰).

۴۱. تذکره، ص ۶۹۷.